

## خمینی پیش از تبعید

اگر بخواهیم با نگرش و فرهنگ سیاسی جامع امروزی به حوادث سالهای 41-1343 که منجر به «قیام 15 خرداد» شد، بنگریم، چاره ای نخواهیم داشت به جز ارتجاعی خواندن علل پیدایش 15 خرداد. مشخص ترین بازتاب 15 خرداد را می توان انقلاب 22 بهمن 1357 دانست. نکته شایان توجه متن نقل قولها از آن دوران است. مقایسه آنچه در آن دوران گفته شد، و آنچه امروز توسط همان سخنوران، در ایران رخ می دهد، شایان تأمل و آموزنده است.

در مهر 1341 لایحه ای به تصویب مجلس شورای ملی رسید. در این لایحه که بعد ها و تا پایان شورش 15 خرداد به "لایحه ایالتی، ولایتی" مشهور شد، جدایی دین از دولت به مورد آزمایش گذاشته شده بود. لایحه تأکید داشت که نماینده تنها بایستی به "کتاب آسمانی" و نه به "قرآن" سوگند یاد کند، و نماینده نمی بایست لزوماً به اسلام پایبند باشد.

عبدالله فراتی در بازنگری این مصوبه می نویسد که شاه بلافاصله پس از رحلت آیت الله بروجردی با انتصاب علی امینی به نخست‌وزیری در اردیبهشت ماه 1340 در صدد اجرای اصلاحات ارضی برآمد. "امینی برای آسوده شدن از مخالفت‌های احتمالی علمای قم علیه اصلاحات به قم رفت و با مراجع آن شهر دیدار و به طور خصوصی گفت و گو کرد. به هر ترتیبی که بود اصلاحات ارضی در بیستم دی ماه همان سال به تصویب رسید و به اجرا درآمد، امام خمینی که از یک سو ابعاد و نتایج اصلاحات را در هاله‌ای از ابهام می‌دید و از سوی دیگر از متهم شدن به طرفداری از زمین‌داران می‌هراسید، مخالفتی علنی با اصلاحات نکرد و به انتظار تحولات بعدی نشست " فردا کشاورزان را علیه ما می‌شوراند، اینکه ما بگوییم اصلاحات ارضی خلاف شرع است راه مبارزه نیست". با این همه شاه که از افزایش قدرت علی امینی و نیز اعتماد کامل امریکا به او در انجام اصلاحات، نگران به نظر می‌رسید به تکاپو افتاد و در سفری به امریکا به دولت‌مردان آن کشور قول داد که حاضر است خودش اصلاحات را انجام دهد. بدین ترتیب امینی در 27 تیرماه 1341 استعفا داد و اسدالله علم به جایش نشست. علم تحصیلات عالی نداشت و در میان مردم و مخالفان سیاسی چهره خوش‌نامی نبود، با این وجود، نفوذ بی‌نظیری در امور کشور داشت و از نزدیکترین و مورد اعتمادترین دوستان شاه به شمار می‌رفت، او که مأمور اجرای اصلاحات شده بود در 16 مهر 1341، لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را به تصویب رساند. در این طرح حق رأی بانوان در انجمنها تصریح گردید، قید اسلام از شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان حذف شد و در مراسم سوگند انتخاب‌شوندگان، ذکر «کتاب آسمانی» به جای «قرآن»، کافی دانسته شد<sup>1</sup> روح الله خمینی به این تغییر در روند انتخاب کردن، و انتخاب شدن اعتراض کرد و طولی نکشید که پروسه ای که می توانست به جدایی دین از دولت کمک برساند، به نقشه های استعمار و امپریالیسم و توطئه علیه اسلام و ایران تبدیل شد.

خمینی در نشست‌های که با شرکت برخی از آیت الله های طراز اول زمان، از جمله شیخ مرتضی حائری یزدی، صورت گرفته بود، با حاضران به توافق رسیدند که شاه را تحت فشار گذاشته و جداگانه به او تلگراف فرستاده و او را از عواقب این مصوبه مجلس آگاه سازند. همچنین قرار بر این شد که هفته‌ای یکبار و در صورت لزوم بیشتر میان علمای حوزه، جلسه مشورت برقرار شود تا تصمیمات و مبادرت با وحدت نظر توأم شود. خمینی در تلگراف خود به اسدالله علم در 28 آبان 1341 می نویسد "دولت اقداماتی را در نظر دارد که مخالف شرع اقدس و مباین با صریح قانون اساسی است." وی در ادامه شاه را تهدید می کند که علما "در امور مخالف با شرع مطاع ساکت نخواهد ماند"<sup>2</sup> خمینی پس از بی اعتنایی شاه و دیگر زمامداران وقت، در 13 آبان طی تلگرام شدید اللحنی از شاه می خواهد که نخست وزیر "علم را ملزم فرمایند از قوانین اسلام و قانون اساسی تبعیت کند" و دوباره تهدید می کند که در نوبت بعدی نامه اش سرگشاده خواهد بود<sup>3</sup>

نهضت آزادی در 13 آبان بدون قید نام آیت الله های حوزه، و جبهه ملی در 7 آذر تصویب نامه دولت را زمینه ساز برنامه های دیگر دولت و "خود سری" ارزیابی کردند. جبهه ملی به زمامداران وقت گوشزد کرد که تصویب نامه دلیلی برای ایجاد "اضطراب و نگرانی عموم" خواهد شد.<sup>4</sup>

همسویی آیت الله ها را شاید بتوان اولین همکاری منسجم حوزه علمیه پس از کودتای 28 مرداد 1332 دانست. حوزه توانست از پتانسیلی که در جریان لایحه ایالتی و ولایتی بوجود آمده بود بهره ای طولانی مدت ببرد. نهضت آزادی با گرایش مذهبی و به رهبری آیت الله طالقانی و بازرگان در بالا، و فشارهای کمیته دانشجویی (جناح رادیکال که بخشی از آن به مجاهدین خلق تبدیل شدند) از پایین، هر چه بیشتر از جبهه ملی دورتر می شد، و اطلاعاتی های نهضت آزادی، که خود نهادی تازه تأسیس بود، رادیکال تر می شد. اسدالله علم هر چند به "ارتجاع سیاه" گوشزد کرده بود که "چرخ زمان به عقب بر نمی‌گردد"، اما در 22 آبان در تلگرامی که به آیت الله های حوزه به جز خمینی ارسال شد، از موضع خود عقب نشینی کرده و اعلام کرد که نظر دولت در شرط "اسلامیت" همان نظر "علمای اعلام" است. آیت الله گلپایگانی و شریعتمداری عقب نشینی دولت را مثبت دانستند (این اولین گام اختلاف بین شریعتمداری و خمینی بود که بازتاب آن در سال 1358 خودنمایی می کند). اما روح الله خمینی خواهان لغو رسمی تصویب نامه شد. در همین رابطه برخی از دانشجویان از تهران به قم رفته و

پشتیبانی خود از این خواسته را اعلام کردند. دولت پس از دو ماه فشار در 10 آذر اعلام کرد که مصوبه مجلس قابل اجرا خواهد بود.

پیروزی آیت الله ها و عقب نشینی دولت، حوزه علمیه را جری تر کرد، و مذهبی های لیبرال، از جمله نهضت آزادی را به "اعجاب و امید" واداشت. اعجاب و امید نهضت آزادی و گروه های دانشجویی مسلمان نزدیک به نهضت آزادی بیانگر ناباوری آنها به اسلام سیاسی بود، آنگونه که خمینی باور داشت، بود. نهضت آزادی از یک سو به طرف ایدئولوژی اسلامی کشیده می شد و ابراز امیدواری می کرد، و از سوی دیگر و با توجه به مواضع اخیر خود و دوری گزیدن از جبهه ملی، پایگاه "ملی" اش کم رنگ تر می شد؛ چنانکه بعد ها و در قبال مواضع رادیکال مجاهدین خلق نتوانست نقش رهبری کننده ایفا کند، و تا پایان دوران پهلوی در "اعجاب" به سر برد و در میان دو نگرش رادیکال مجاهدین خلق و راست روح الله خمینی در نوسان بود. البته و از آنجایی که مجاهدین پس از ضربه 54 سازماندهی و ایدئولوژی قابل محاسبه ای نداشتند، نهضت آزادی در پیرویه سرنگونی نظام سلطنتی هر چه بیشتر به سوی قدرتمداران و خمینی نزدیک می شد تا به آن حد که به تشکیل دولت موقت انقلاب زیر نظر روح الله خمینی تن داد.

عقب نشینی پاییز 1341 شاه در برابر ارتجاع سیاه و پیروز خمینی در این مصاف اولین گام برای خروج آیت الله ها از یک سکوت 50 ساله بود. چنانکه خمینی در قبال "انقلاب سقید" شاه و لوایح شش گانه به شدت موضع مخالف گرفت و شرکت در فراندوم 1341 را تحریم کرد، هرچند شاه در 6 بهمن و در زیر سایه یک سری دستگیری و سرکوب، فراندوم را به پایان رساند.

جبهه ملی با شعار "اصلاحات آری - دیکتاتوری نه" تمایز سیاسی-فرهنگی خود با آیت الله و خط سیاسی خود را تعیین کرد؛ هر چند این تمایز باعث نشد که شاه سران جبهه ملی و نهضت آزادی را روانه زندان نکند و در نطق شدید اللحنی (23 اسفند 1341) طلاب و رهبران شان را مورد خطاب قرار ندهد.<sup>5</sup> خمینی در اسفند 1341 طلاب را به استقامت و تحمل مصائب در راه دفاع از اسلام فرا خواند.

حسینعلی منتظری شاگرد، و بعد ها نایب امام مخلوع خمینی، در خاطرات خود به نحوه برخورد خمینی با فراندوم بهمن چنین می گوید "مرحوم آیت الله آقای حاج سید احمد خوانساری هم که در يك صحبت یا نوشته -که حالا دقیقا یادم نیست - گفته بود این اصلاحات ارضی غلط است و زمینها غصب است و نمی شود در آن نماز خواند و از این راه وارد شده بودند، آیت الله خمینی خیلی ناراحت شدند و در يك شب که ما پنج شش نفر منزل ایشان بودیم گفتند بروید هر جوری هست به آقای حاج سید احمد بگویید این چه وضعی است، ایشان با این کار خود به این نهضت ضربه زد برای اینکه فردا کشاورزان را علیه ما می شورانند، اینکه ما بگوییم اصلاحات ارضی خلاف شرع است راه مبارزه نیست، اینکه می خواهند بروند بچه های مردم را درس بدهند ما نباید بگوییم نروید درس بدهید، ما باید با اصل فراندوم مخالفت کنیم برای اینکه کشور ما قانون دارد مجلس دارد، باز کردن باب فراندوم صحیح نیست چون ممکن است اینها فردا بیایند بگویند ما می خواهیم مذهب را لغو کنیم و يك فراندوم ساختگی راه بیندازند و از این طریق بخواهند مقاصد خود را عمل کنند، ما با اصل فراندوم مخالفیم زیرا يك بدعت تازه است؛ آیت الله خمینی تاکید داشتند که روی این جهت باید تاکید کرد و مواد لوایح را هیچ نباید مورد حمله قرار داد، و الا اینها با این شعارها کشاورزان و مردم را علیه ما می شورانند.<sup>6</sup> خمینی به درستی، و همچنانکه در مورد لایحه ایالتی و لایتهی نشان داد، از به زیر سوال رفتن تدریجی قدرت آیت الله هراسان بود، و تاکید داشت که "اینها فردا بیایند بگویند ما می خواهیم مذهب را لغو کنیم". منتظری در خاطرات خود بر هراس خمینی روشن تر انگشت می گذارد "در آن زمان نه نفر از علما اعلامیه ای امضا کردند که زنها نباید انتخاب شوند و نظر امام هم همین بود و خود ایشان هم اعلامیه دادند."<sup>7</sup>

منتظری با تاکید بر سبب عنصری آیت الله های حوزه علمیه ادامه می دهد "هنگامی که لوایح شش گانه مطرح شد بعضی از آقایان مثل اینکه با سبب می خواستند وارد بشوند، می خواستند بگویند آن دفعه [لایحه ایالتی، ولایتی] ما پیروز شدیم ولی اگر این دفعه شکست بخوریم خیلی بد می شود و دیگر اینکه آن روز [اسدالله] علم مطرح بود حالا شاه مطرح است - چون خود شاه لوایح شش گانه را مطرح کرده بود- می گفتند نخست وزیر حرفش را پس می گیرد اما شاه حرفش را پس نمی گیرد، شاه در ذهنش خیلی عظمت داشت"<sup>8</sup> منتظری در تفکیک مدرسین حوزه علمیه و اختلافات درونی حوزه و بخصوص با خط مشی خمینی و اسلام سیاسی می نویسد "آقای قدوسی از طرح مسائل انقلاب در مدرسه حقانی که يك مدرسه با برنامه محسوب می شد و مسئولیتش به عهده ایشان بود به شدت پرهیز می کرد و اجازه نمی داد مسائل انقلاب و حرفهای آقای خمینی به آنجا راه پیدا کند و اینها را به ضرر مدرسه می دانست و گاهی حتی از تدریس رساله آیت الله خمینی و نقل فتوای ایشان در مدرسه جلوگیری می شد، و این از چیزهایی بود که ما را زجر می داد. البته مدرسه رضویه هم که زیر نظر آقای شرعی اداره می شد تقریبا به همین شکل بود و طلبه هایی را که در مسائل سیاسی وارد می شدند و یا حتی روزنامه می خواندند بسا از مدرسه اخراج می کردند، و به طور کلی در تمام دوران قبل از انقلاب آقایان نوعا با طرح این مسائل و شرکت طلبه ها در مسائل مربوط به مبارزه و انقلاب مخالف بودند، لابد نظرشان این بوده که دولت روی مدرسه آنها حساس نشود؛ ولی الان جمعی از طلاب آن دوره های مدرسه حقانی شده اند صد درصد انقلابی و اکثر پستهای حساس انقلاب را به عنوان انقلاب و به عنوان طرفداری از امام خمینی در دست گرفته اند. در حقیقت مسئولین مدرسه حقانی در آن زمان به مرحوم آیت الله میلانی بیشتر توجه و عنایت داشتند و با امام خمینی و حرکت های ایشان نوعا موافق نبودند."<sup>9</sup>

فراندوم معروف به «انقلاب شاه و مردم» انجام شد. خمینی به همراه 8 آیت الله دیگر در اعلامیه مشترکی به نقد و تحلیل طرح "شرکت زنان در انتخابات" و قانونی نبودن آن پرداخته و اعلام می کند "در صورتی که هرکس به تساوی حقوق زن در ارث و طلاق و مثل اینها، که جزء احکام ضروری اسلام است، معتقد باشد و لغو نماید، اسلام تکلیفش را تعیین کرده اس"<sup>10</sup>. خمینی در 7 اسفند 1341 طی سخنرانی گفت که رژیم با "سرنیزه های

زنگ زده و پوسیده و دستگیری و زندانی کردن روحانیون نمی تواند جلوی اظهار حقایق را گرفته و آنها را به سکوت وادار کند، بلکه دیر یا زود شکست خواهد خورد... چرا باید شاه مملکت اینقدر از ملت جدا باشد که وقتی پیشنهادی می دهد با بی اعتنائی و عکس العمل منفی مردم مواجه گردد»<sup>11</sup>.

بدون شک هر چه جنبش مذهبیون بیشتر قدرت می گرفت، ملیون در نبود برنامه و رهبری دوراندیش و مردمی، بیشتر ایزوله می شدند. شاه با شناخت از فرهنگ جامعه و در آمیخته شدن فرهنگ با باورهای مذهبی، بخوبی می دانست که آیت الله ها تنها سد در برابر برنامه های طولانی مدت او هستند. وی در 2 فروردین 1342، عده ای از سربازان گارد خود را به قم گسیل داشت تا با ضرب و شتم طلاب زهر چشم برای پیشبرد برنامه های آتی خود بگیرد. قتل و کشتار همچون همیشه اثر سوء داشته و باعث تهییج مردم و طلاب شد.

خمینی پس از کشتار مدرسه فیضیه اعلامیه ای که به "شاه دوستی یعنی غارتگری" نوشت:

"... حمله کماندوها و مامورین انتظامی دولت با لباس مبدل و معیت و پشتیبانی پاسبان ها به مرکز روحانیت، خاطرات مغول را تجدید کرد... شاه دوستی یعنی غارتگری، هتک اسلام، تجاوز به حقوق مسلمین و ... شاه دوستی یعنی ضربه زدن به پیکر قرآن و اسلام، ... شاه دوستی یعنی تجاوز به احکام اسلام، شاه دوستی یعنی کوبیدن روحانیت..." خمینی از موقعیت استفاده کرده و به آیت الله هایی که در پی سازش با شاه بودن در 13 فروردین 1342 هشدار داده و نوشت: "تقیه حرام است و اظهار حقایق واجب، ولو بلغ مابلغ... من اکنون قلب خود را برای سرنیزه های مامورین شما حاضر کردم ولی برای قبول زورگویی ها و خضوع در مقابل جباری های شما حاضر نخواهم کرد... من به خواست خدا احکام خدا را در هر موقع مناسبی بیان خواهم کرد" و استراتژی خود را در برابر مذهب ستیزی شاه چنین اعلام می کند: "تا قلم در دست دارم، کارهای مخالف مصالح مملکت را برملاء می کنم..."<sup>12</sup>

در یک برخورد عکس العملی در 20 فروردین اعلام شد که طلاب به خدمت سربازی اعزام می شوند. منتظری در این مورد می نویسد:

"دولتپها شکست خورده بودند، وضعیتشان خوب نبود؛ بر این اساس در جریان لویج شش گانه شاه شخصا وارد صحنه شد، و از آنجا که مرکز مبارزه در قم بود شاه به این نتیجه رسید که خودش بیاید قم و روحانیت را له کند و آن را تحت الشعاع قدرت خود قرار دهد، برای اینکه زمینه آمدن شاه فراهم شود يك عده از لاتها را جمع کرده بودند و در ماشینها نشانده بودند و در خیابانها علیه روحانیت شعار می دادند، من یادم هست جلوی مسجد امام حسن قم هفت هشت نفر از همین او باش به آخوندها متلك می گفتند و فحش می دادند، آدمهایی که خوب و با شخصیت بودند رفته بودند درون خانه هایشان، در خیابانهای مسیر شاه برای استقبال يك عده از آنهايي که می خواستند دستشان به دم گاو بند باشد - چون برای ثوابش که نیست اینها می خواهند کاسی کنند- طاق نصرتهای زیادی زده بودند، اتفاقا شاه از يك طرف دیگر آمد و یکدفعه در میدان آستانه پیدایش شد، همه طاق نصرتها هم هدر رفت ! تیمسار اویسی هم کارگردان قضیه بود، و ما نشنیدیم که آخوندها برای تماشا یا استقبال دور و برش رفته باشند، همه آخوندها رفته بودند درون خانه هایشان، بالاخره شاه برای اینکه اظهار قدرت کرده باشد و آن قدرت و صولتی را که برای روحانیت پیدا شده بود بشکند يك چنین مسافرتی به قم کرد، ولی آمدن شاه خیلی به نفعشان نشد. بعد از رفتن شاه بود که حوادث بعدی اتفاق افتاد و به مدرسه فیضیه -حدود دو ماه بعد- حمله شد و بعد از آن هم طلبه ها را برای سربازی گرفتند؛ و این آخرین تیری بود که در ترکش داشتند، هر آخوندی را که می دیدند به درد سربازی می خورد می گرفتند می بردند، از جمله همین آقای هاشمی رفسنجانی را هم بردند سربازی؛ بعد ما يك وقتی پیش آیت الله خمینی نشسته بودیم، گفتم طلبه ها را به سربازی می برند، ایشان گفتند اتفاقا چیز بدی نیست برای اینکه این آخوند جماعت تا می بیند يك کسی يك اسلحه به دوشش است وحشت می کند، اینها بروند آنجا با سلاح و با این جور چیزها سر و کار داشته باشند شجاع و ورزیده می شوند، آدم باید تیراندازی بلد باشد، يك وقت اگر چیزی پیش آمد باید جنگ بلد باشد، بعد خود ایشان به مناسبت گفتند من تیراندازی خوب بلدم، جنگ هم کرده ام، يك وقتی خوانین آمدند خمین را غارت کنند من از آنهايي بودم که اسلحه دست گرفتم و رفته با آنها مبارزه کردم، این درست نیست که آخوندها با اسلحه و با سلاح روز آشنا نباشند، بگذار طلبه ها هم بروند " <sup>13</sup> در اول خرداد، فعالیت تشکیلاتی جمعیت های مؤتلفه اسلامی و چندی بعد فعالیت حزب ملل اسلامی که توسط کاظم بجنوردی و همفکرانش شکل گرفته بود، آغاز شد.

خمینی در 13 خرداد و پس از حمله به فیضیه قم سخنرانی شدیدالحنی کرد که به بازداشت او در 15 خرداد انجامید:

"اسرائیل نمی خواهد در این مملکت دانشمند باشد، اسرائیل نمی خواهد در این مملکت قرآن باشد؛ اسرائیل نمی خواهد در این مملکت علمای دین باشند؛ اسرائیل نمی خواهد در این مملکت احکام اسلام باشد . اسرائیل به دعوت عمال سیاه خود، مدرسه (فیضیه قم و طالبیه تبریز) را کوبید. ما را می کوبند، شما ملت را می کوبند. می خواهد اقتصاد شما را قبضه کند؛ می خواهد زراعت و تجارت شما را از بین ببرد؛ می خواهد در این مملکت ، دارای ثروتی نباشد، ثروتها را تصاحب کند به دست عمال خود. این چیزهایی که مانع هستند، چیزهایی که سد راه هستند، این سدها را می شکند؛ قرآن سد راه است، باید شکسته شود ؛ روحانیت سد راه است ، باید شکسته شود ؛ مدرسه فیضیه سد راه است، باید خراب شود ؛ طلاب علوم دینی ممکن است بعدها سد راه بشوند، باید از پشت بام بیفتند، باید سر و دست آنها شکسته شود برای اینکه اسرائیل به منافع خودش برسد ؛ دولت ما به تبعیت اسرائیل به ما اهانت می کند." وی ادامه می دهد: "؛ گفتند: مفتخوری تمام شد، پلو خوری تمام شد. آقایان! ملاحظه بفرمایید، این وضع مدرسه فیضیه را ملاحظه کنید، این حجرات را ملاحظه کنید، این اشخاصی که لباب عمرشان را در این حجرات می گذرانند، آن اشخاصی که مواقع نشاطشان را در این حجرات می گذرانند، آن اشخاصی که بیش از سی- چهل الي صد تومان در ماه ندارند، اینها مفتخورند؟

آن اشخاصی که هزار میلیونشان، هزار میلیونشان یک قلم است، هزاران میلیونشان درجاهای دیگر است، اینها مفتخور، زیادنیستند؟ ما مفتخوریم؟ مایه که مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم مان وقتی که فوت می شود، آقازاده های آن [مرحوم] همان شب چیز نداشتند، همان شب شام نداشتند [گریه شدید حضار]؛ ما مفتخوریم؟ مایه که مرحوم آقای بروجردي مان، وقتی که از دنیا می رود ششصد هزار تومان قرض می گذارد، ایشان مفتخورند؟ اما آنها که بانک های دنیا را پر کرده اند، کاخ های عظیم را روی هم ساخته اند، و باز رها نمی کنند این ملت را، و باز دنبال این هستند که سایرمنافع این ملت را به جیب خودشان یا اسرائیل برسانند، اینها مفتخور نیستند؟ باید دنیا قضاوت کند، باید ملت قضاوت کند که مفتخور کیست.

و عاقبت برابری زن و مرد را به بهایی بودن نسبت داده و مریدان و عموم را از افتادن به دامان بهائیت می هراساند؛ "آقا، یک حقایق در کار است، من باز سرم دارد درد می گیرد؛ یک حقایق در کار است. شما آقایان در تقویم دو سال پیش از این یا سه سال پیش از این بهایی ها مراجعه کنید؛ در آنجا می نویسند: تساوی حقوق زن و مرد، رای عبدالبهاء است؛ آقایان از او تبعیت می کنند. آقای شاه هم نفهمیده می رود بالای آنجا، می گوید: تساوی حقوق زن و مرد. آقا! این را به تو تزیق کردند که بگویند بهایی هستی، که من بگویم کافر است؛ بیرون کنند. نکن اینطور، بدبخت! نکن اینطور. تعلیم اجباری عمومی نظامی کردن زن، رای عبدالبهاء است. آقا تقویمش موجود است، ببینید! شاه ندیده این را؟ اگر ندیده مؤاخذه کند از آنهايي که دیده اند و به این بیچاره تزیق کرده اند اینها را بگو. والله، من شنیده ام که سازمان امنیت در نظر دارد شاه را از نظر مردم بپندارد تا بیرونش کنند و لهذا مطالب را معلوم نیست به او برسانند. مطالب خیلی زیاد است، بیشتر از این معانی است که شما تصور می کنید. مملکت ما، دین ما، در معرض خطر است؛ شما هی بگویند که "آقایان! نگویید: دین در معرض خطر است". ما که نگفتیم دین در معرض خطر است، در معرض خطر نیست؟! ما اگر نگوییم شاه چطور است، چطور نیست؟ آقا یک کاری بکنید اینطور نباشد. همه چیز را گردن تو دارند می گذارند. بیچاره! نمی دانی آن روزی که یک صدایی در آمد، یک نفر از اینهایی که با تو رفیق هستند، رفاقت ندارند. اینها همه رفیق دلارند، اینها دین ندارند؛ اینها وفا ندارند"<sup>14</sup>

مبارزات سیاسی هر روز از ماهیت ملی و سکولار خود دور می شود بیشتر رنگ مذهبی می گرفت. جبهه ملی و نهضت آزادی به تماشاجایانی تبدیل شده بودند و عنان رهبری روند مبارزات دموکراتیک از کف داده بودند. رهبران آنها بیشتر دوران مبارزاتی خود را در زندانهای شاه می گذراندند و به گونه ای زمینه را برای یکه تازی آیت الله ها و انسجام هر چه بیشتر طلاب حوزه خالی می گذاشتند.

دکتر مصدق که 10 سال پیش لرزه بر تن شاه و امپریالیسم می انداخت به فراموشی سپرده شده بود، و خمینی به نبود "رهبری" واقف بود و در این خلأ نیروی رهبری کننده مترقی، جایگاه خود را تحکیم می کرد. شاید مهمترین اعلامیه خمینی اعلامیه "شاه دوستی یعنی غارتگری" بود، که توانست چند دستاورد همزمان به نفع خود تولید کند. آیت الله های میانه رو را ساکت کرد، ملیونی که می گفتند شاه آری، دیکتاتوری نه، را ایزوله کرد، و موقعیت خود را به عنوان رهبر بلا منازع مذهبی-ملی با این جمله "من به نام ملت" تحکیم کرد. گفته می شود که الهیار صالح با ارزیابی غلط از وقایع فروردین 1342 که "زود گذر" است، هواداران جبهه ملی را از حمایت فعال منع کرد. شاه که تجربه شورش خان های فارس که "منجر به زد و خورد و کشته شدن شماری سرباز و ژاندارم شد و سرانجام پس از دو ماه با کشته شدن یکی از سران شورش و دستگیری بقیه در 24 اردیبهشت 1342 پایان یاف"<sup>15</sup> را داشت، در سخنرانی خود (اردیبهشت 1342) آینده ای خونین برای ایران پیش بینی کرد "اگر متأسفانه لازم باشد که بگویم انقلاب بزرگ [انقلاب سفید] ما با خون یک عده بی گناه یعنی مأمورین دولت و خون یک عده افراد بدبخت و گمراه متأسفانه آغشته خواهد شد، این کاری است که چاره ای نیست و خواهد شد"<sup>16</sup>

بنا به ارزیابی علم "این بار دیگر مسئله با فرستادن چند پاسیان و پراکنده کردن تظاهر[ات]کنندگان حل نخواهد شد و در صورت لزوم می بایست به قوه قهریه متوسل گردد" درخاطرات علم آمده که وی به صادق عظیمی پیشنهاد خود به شاه را چنین نقل کرده که «باید بزینم» و مشخص می کند "یعنی با گلوله بزینم. اگر موفق شدیم که چه بهتر، وگرنه مرا مسئول معرفی کنید"<sup>17</sup>. علم که خود را برای برخورد با تظاهرات کاملاً آماده کرده بود، بامداد 15 خرداد 1342 به سپهبد نصیری تلفنی «دستور تیراندازی» می دهد.

بدینگونه شاه به وعده خود عمل کرد و این خونریزی در تظاهرات 15 خرداد که به مناسبت بازداشت خمینی انجام شده بود به وقوع پیوست. بنا به یادداشت علم، "تلفات این رویداد نأسف آور را کمیسیون بی طرفی 86 تن کشته و 193 تن زخمی در تهران اعلام داشت"<sup>18</sup>. اما به نقلی هزاران نفر کشته شدند. بیژن جزنی آمار را بین 4 تا 20 هزار نوشته است. "رقم قطعی کشته شدگان در دست نیست از 4000 تا 20 هزار گفته شده (در تهران، قم و مشهد) به این ترتیب بود که 15 خرداد نقطه عطفی در رابطه رژیم [شاه] با مردم شد. نقطه عطفی که در جریان های سیاسی علنی و مخفی اثر بزرگ گذاشت."<sup>19</sup>

تبعات سیاسی واقعه 15 خرداد برای بازیگران اصلی - شاه و خمینی، مثبت بود. پس از 15 خرداد، مردم که از ابعاد خونریزی آگاه شده بودند، دچار یأس شده و نتیجتاً نظام سلطنتی برای پیشبرد اهداف امپریالیسم در منطقه تثبیت شد. خمینی، هر چند برای مدتی در بازداشت به سر برد، اما در اذهان عموم به عنوان رهبر و مرجع شناخته شد. مذهب به عنوان ابزار تهییج و سازماندهنده جامعه و پارامتر تعیین کننده تثبیت شد. آخرین میخ بر تابوت مدافعان مصدق و مبارزه مسالمت آمیز و دموکراتیک بود، چنانکه منجر به انجلال جبهه ملی دوم شد.

آزادی و بازگشت خمینی به قم پس از جابجایی علم با منصور با استقبال قابل توجهی روبرو شد. از جمله جمعی از دانشجویان انجمن های اسلامی با خمینی دیدار کردند. گفته می شود که محمد حنیف نژاد در این

جلسه شرکت داشته که خواهان دخالت خمینی برای آزاد سازی آیت الله طالقانی و مهدی بازرگان از زندان شده بودند. پیام خمینی به دانشجویان خلاصه ای بود از آنچه که بعد ها در ایران اتفاق خواهد افتاد "سعی کنید در دانشگاه پرچم اسلام را بالا ببرید"<sup>20</sup>

حسنعلی منصور که برای گسترش هر چه بیشتر روابط آمریکا و ایران نخست وزیر شده بود در مهر 1343 لایحه ای را در مجلس به تصویب رساند که به "کاپیتولاسیون" معروف شد. "کاپیتولاسیون به همه پیمانهای حقوق قضای کنسولی و باحقوق قضای برون مرزی داخل يك کشور به کشور اطلاق می‌شود. مطابق این پیمان اتباع بیگانه از شمول قوانین جزایی و مدنی کشور میزبان مستثنی می‌شوند، و رسیدگی به دعاوی حقوقی و محاکمه آنها در موارد اتهام با دادگاههای کشور خودشان می‌باشد. به موجب قانون کاپیتولاسیون و طبق پیمان وین، علاوه بر ماموران سیاسی و دیپلماتها و مستشاران و ماموران نظامی آمریکایی، خانواده های آنان نیز از مصونیت سیاسی و قضایی برخوردار گردیدند. لایحه "کاپیتولاسیون" در سوم مرداد ماه 1343 به تصویب سناتورهای مجلس سنا رسید و در تاریخ 21/7/1343 به تصویب نمایندگان مجلس شورای ملی رسید. متن لایحه به این صورت بود: "ماده واحده - با توجه به لایحه شماره 18\_2291\_2157\_25\_11\_1342 دولت و ضامیر آن که در تاریخ 21/11/42 به مجلس سنا تقدیم شده، به دولت اجازه داده می‌شود که رئیس و اعضای هیاتهای مستشاری نظامی ایالات متحده را در ایران که به موجب موافقتنامه های مربوطه دراستخدام دولت شاهنشاهی می‌باشند، از مصونیتها و معافیتهایی که شامل کارمندان اداری وقت، موصوف در ماده اول قرارداد وین که در تاریخ 18 آوریل 1961 مطابق 29 فروردین ماه 1340 به امضا رسیده است، می‌باشد برخوردار نماید."<sup>21</sup>

منتظری ادامه می دهد "آیت الله خمینی گفتند مساله تازه ای که هست این است که اینها يك وامی می‌خواهند بگیرند دویست میلیون دلار و آمریکاییها شرط کرده اند که مستشاران نظامی آمریکا در ایران باید مصونیت سیاسی داشته باشند و این خیلی چیز بدی است، بعد ایشان گفتند معمولا همیشه قوانین اول در مجلس تصویب می‌شد بعد می‌رفت به مجلس سنا، ولی این دفعه برعکس کرده اند، آمده اند شب در مجلس حدود شصت سناتور را حاضر کرده اند و گفته اند اعلیحضرت امر کرده این لایحه تصویب بشود، و این پول را گرفته اند که بیشتر صرف مخارج نظامی بکنند و قرار گذاشته اند که طرف ده سال بتدریج سیصد میلیون دلار پس بدهند. آقای خمینی گفتند یکی از سناتورها متن لایحه را که قرار شده موضوع را ملحق کنند به "قرارداد وین" با جزوه قرارداد وین برای من فرستاده و این خیلی مساله مهم و تازه ای است و ممکن است دستمان را بند کند. اتفاقا فردا یا پس فردای آن شب آن جزوه را يك نفر برای من هم آورد و از مضمون آن اطلاع پیدا کردم" اما مشخص نمی کند که منظور خمینی از "ممکن است دستمان را بند کند" چه بوده و چگونه مصونیت سیاسی مستشاران نظامی آمریکایی می تواند برای حوزه قم مشکل آفرین باشد.

خمینی طی اعلامیه ای، که بوسیله اعضای جمعیت مؤتلفه شبانه پخش شد، اعلام خطر کرد که "اگر یک خادم آمریکایی، اگر یک آشپز آمریکایی مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند، زیر پا منکوب کند، پلیس ایران حق ندارد جلوی او را بگیرد."<sup>22</sup>

خمینی بار دیگر از موقعیت استفاده کرده و نقش آیت الله های حوزه ها را برای سیاستمداران و مردم روشن و برجسته کرد. "اگر نفوذ روحانیون باشد، نمی گذارد که اسرائیل قیضه کند اقتصاد ایران را" و به کشورهایایی که از نفوذ اسرائیل و آمریکا در ایران، خلیج فارس و منطقه خاورمیانه نگران شده بودند یادآوری می کند که چگونه "نفوذ روحانیون" می تواند کفه ترازو را به سوی دیگر تنظیم کند.

خمینی هر چند نقش و نفوذ خود را تثبیت کرد، اما زمان برای نقش آفرینی او هنوز فرا نرسیده بود. خمینی در 13 آبان 1343 به ترکیه تبعید شد.

تأثیری که خیزش 15 خرداد و خمینی بر روند مبارزات مردمی با گرایش مذهبی، بخصوص بر مجاهدین خلق داشت، قابل اغماض و چشم پوشی نیست. خمینی چه از موضع ارتجاعی و تنها در راستای کسب قدرت، و چه بنا به باورش که نمی بایست در برابر زور گویی های رژیم پهلوی سکوت کرد، همان سخنانی را می گفت که بنیانگذاران مجاهدین می خواستند در سطح جامعه گفته شود. سخنان خمینی به عنوان مرجع تقلید و کسی که در زمان خود بحث های روشنگرانه سیاسی می کرد را باید از اندیشه او و نگاه او به اسلام جدا کرد. مجاهدین چنانکه در زندان نشان دادند سنجیتی با هواداران خمینی از جمله اعضای جمعیت مؤتلفه نداشتند و بالطبع نمی توانستند سنجیت ایدئولوژیکی با خمینی داشته باشند. اما در عین حال، "روحانیون" و خمینی نقشی را که مجاهدین به عنوان سازمان نوپای کوچک مذهبی نمی توانست ایفا کند، به راحتی ایفا می کرد. پیام خمینی در چند محور خلاصه می شد: ترویج اسلام سیاسی، مبارزه قهرآمیز، مبارزه استراتژیک علیه امپریالیسم و صهیونیسم، و البته بسیج توده ها.

خمینی در سخنرانی 21 فروردین 1343 بر چند نکته استراتژیک که در آن زمان از چشم خیلی ها دور ماند، اشاره می کند "از زندانی بودن آقای طالقانی و مهندس [مهدی بازرگان] افسرده نباشید؛ تا این چیزها نباشد کارها درست نمی شود. تا زندان رفتنها نباشد پیروزی به دست نمی آید. هدف بزرگتر از آزاد شدن عده ای است، هدف را باید در نظر داشت. هدف اسلام است؛ استقلال مملکت است؛ عمال اسرائیل است؛ اتحاد با کشورهای اسلامی است.... خمینی را اگر دار بزنند تفاهم نخواهد کرد. با سرنیزه نمی شود اصلاحات کرد. با نوشتن "خمینی خائن" به دیوار های تهرانم که ممبکت اصلاح نمی شود" وی سپس ادامه می دهد "... اسلام این نیست. والله اسلام تمامش سیاست است. اسلام را بد معرفی کرده اند. سیاست مدن از اسلام سرچشمه می گیرد. من از آن آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم و تسبیح بگیرم؛ من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خودم سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم. پایگاه استقلال اسلامی اینجاست."<sup>23</sup>

رفتن حنیف نژاد به قم برای دیدار با خمینی آیا بر این پایه ها استوار بود یا نه برای نگارنده مشخص نیست. آیا تنها دلیل سفر حنیف نژاد به قم زندانی شدن رهبران نهضت آزادی بود، هم مشخص نیست؟ بی شک محمد حنیف نژاد مسلمانی بود معتقد و مؤمن (هر چند در چپ نهضت آزادی، و بالطبع در منتها الیه چپ خمینی قرار می گرفت) و روایتی از این قبیل چه با خمینی و چه با دیگر آیت الله های حوزه تعجب آور نمی توانست باشد. اما مؤکد یک نکته بود. تأیید خمینی در آن زمان لازم بود. محمد حنیف نژاد با سفر خود به قم کاری کرد که الهیار صالح حاضر نبود بکند. مجاهدین خلق هر چند در اوائل تشکیل سازمانی و ارزیابی و شناخت از شرایط حاکم بر جامعه بودند. اما رفتن به قم و بعد ها با نزدیک شدن به او در نجف جهت جلب حمایت از جنبش مجاهدین، حاکی از به رسمیت شناختن خمینی بود. خمینی که رابطه ای حسنه با جمعیت مؤتلفه داشت از حمایت از مجاهدین خودداری کرد و این تفاوت فاحش بین مجاهدین و دیگر مبارزان مسلمان آن زمان را مشخص می کند. به هر روی، گفته می شود که منظور اصلی جلب حمایت برای طالقانی و بازرگان بود. در رابطه با حکم دادگاه به محکومیت طالقانی، "آقای خمینی با آقای شریعتمداری بوسیله رابط مذاکره نموده تا باتفاق اعلامیه ای بمناسبت محکومیت طالقانی منتشر نمایند پس از مذاکرات قرار شده هرکدام جداگانه تلگرافی به طالقانی نمایند و از محکومیت وی اظهار تأسف نمایند. محتمل است در تلگرافی که خمینی می کند حملاتی نیز بدولت می نماید ولی تلگراف شریعتمداری فقط اظهار تأسف و احتمالاً امیدواری به برائت وی در دادگاه جدید نظر خواهد بود - نتیجه متعاقباً به عرض خواهد رسید(اسناد ساواک شماره 427، تاریخ 43/4/18)"<sup>24</sup>.

ارزیابی و تحلیل دیگر ساواک از اوضاع بازار تهران پس از دستگیری و تبعید خمینی به ترکیه (شماره 2644، تاریخ 43/8/13) حاکی از عدم آگاهی از تبعید خمینی در سطح جامعه و بازار، و در عین حال سکوت نسبی مردم در اینباره است. "پس از پرواز هواپیمای حامل آیت اله خمینی به ترکیه تا ساعت 10 صبح بازاریان و اهالی در تهران از موضوع بی اطلاع و هیچگونه تظاهری که مبنی بر اشاعه این خبر باشد دیده نشد... عده ای از بازاریان تصمیم گرفتند که پس از ساعت 14 دکان خود را باز نمایند ولی بعداً منصرف شده و گفته شد که فردا اعلامیه در این باب تهیه و منتشر خواهند کرد. در ساعت 15:00 در بازار حضرتی شعار (آزادی خمینی - آزادی خمینی) داده و دستور بستن بازار را می دادند."<sup>25</sup>

تبعید خمینی به ترکیه در کوتاه مدت کارساز بود، اما بذری که او در طول سالهای اول دهه 40 کاشت، توانست در میان طلاب و اهل حوزه جای خود را پیدا کرده و ریشه بدواند. 9 ماه پس از سخنرانی خمینی و اعلام مواضع استراتژیک «اسلام سیاسی»، و یکماه پس از تبعید او، اولین شماره نشریه «انتقام» که بازتاب جلسات سری بین پنج (بنا به نقل قول محمد یزدی) و هفت نفر (بنا به قول مسعودی خمینی) منتشر می شود. ظاهراً «هسته اولیه» این نشریه سه نفر (محمد یزدی، مصباح یزدی و وافی یزدی) بوده و قرار اول بر این بوده که رادیویی تهیه کرده و در طول هفته وقتی رادیو در دست هر یک از آنهاست، "به رادیوهای بیگانه همچون بی پی سی گوش فرادهمیم و مطالب آن را خلاصه کنیم و در جلسه هفتگی ارائه دهیم..." بعداً دو نفر دیگر به جمع آنها می پیوندند و تشکیلات پنج نفر می شود.<sup>26</sup> در اولین شماره «انتقام»، هدف "ایجاد وحدت کامل میان نیروهای ملی و مذهبی و بسیج همگان با سلاح ایدئولوژیک ایمان در یک جهاد پی گیر و خستگی ناپذیر علیه استعمار و استبداد..."<sup>27</sup> بیان می شود. بر خلاف نشریه «بعثت» که بیشتر سیاسی و پرخاشگر و معطوف به افشاگری بود، نشریه «انتقام» خود را منسوب به خمینی می دانست که با مشارکت "علاقمدان به خمینی" منتشر می شد. در زندگی نامه محمد تقی مصباح یزدی به چگونگی انتخاب مطلب و نحوه تحلیل مسائل و تهدیدی که از سوی مارکسیسم احساس می شد آمده "آن روزها چنین القا می شد که مبارزه، علمی دارد که این علم در اختیار مکتب مارکسیسم است و حتی مارکسیسم را به عنوان علم مبارزه معرفی می کردند و چنین وانمود می کردند که اگر کسانی بخواهند علیه استعمار قیام کنند و آزاد شوند باید از مکتب مارکسیسم الهام بگیرند." بهمین منظور «انتقام» سعی می کرد از آیات و روایاتی استفاده کند که دستور مبارزه داده اند. "این شیوه که ایدئولوژی انقلاب از قران استخراج شود، در آن زمان کار ابتکاری و جالبی بود"<sup>28</sup>

پیش از انتشار مخفیانه «انتقام» توسط این گروه سه نفره، و قبل از تبعید قریب الوقوع خمینی، تعدادی از طرفداران خمینی، از جمله حسینعلی منتظری، میرزا حسین نوری، احمد آذری، و محمد علی گرامی که در قم سکونت دارند، قرار می گذارند به نقاط مختلف ایران بخصوص استان فارس مسافرت کرده و "به نفع خمینی تبلیغ" کنند (گزارش ساواک 1343/8/14).<sup>29</sup> در همین رابطه میلانی در استفتا (43/10/9) تأکید می کند "...لازم است که با منطق متین و مستدل و با مراقبت آرامش و جلوگیری از انقلاب و شورش، مصالح و مفسد را بیان نموده و انواع تعدیات و ظلم و ستم و اختناق شدید و تجاوزاتی که به حریم دین و مملکت مذهبی وارد شده.... و صریحاً بازگشت آقای آیت الله خمینی را مسئلت نمایند". مرعشی نجفی هم موضع همسویی می گیرد. منتظری در جلسه ای بالای منبر رفته و می گوید "حوزه علمیه قم که روح الله در آن نباشد روح ندارد، اکنون حوزه یک پیکر بی روح است، روح خدا باید در حوزه باشد، چرا ساکت نشستند، خمینی باید برگردد."<sup>30</sup> چند سال بعد از این موضعگیری دو آتش منتظری، خمینی در قردادانی از چند دهه دفاعیات و حمایت های منتظری، اسلام سیاسی را چنین تعریف می کند:

**"... از آنجا که ساده لوح هستید و سریعاً تحریک می شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید، شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد..."**

**... اگر این گونه کارهاتان را ادامه دهید مسلماً تکلیف دیگری دارم و می دانید که از تکلیف خود سرپیچی نمی کنم."**<sup>31</sup>

ادامه دارد...

- <sup>1</sup> روند، بازتاب و نتایج قیام 15 خرداد 42، مجله حضور، شماره 39، (خرداد 1381) صص 101 - 114
- <sup>2</sup> خاطرات حسینعلی منتظری، پیوست شماره 5، ج 2، ص 802
- <sup>3</sup> روحانی، نهضت امام خمینی، جلد 1، ص 184
- <sup>4</sup> ورجاوند، یادنامه صدیقی ص 539
- <sup>5</sup> مبارزات امام خمینی به روایت اسناد، تدوین حسن شکرزاده، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص 46
- <sup>6</sup> خاطرات حسینعلی منتظری، ج 1، ص 207
- <sup>7</sup> خاطرات حسینعلی منتظری، ج 1، ص 209
- <sup>8</sup> خاطرات حسینعلی منتظری، ج 1، ص 205
- <sup>9</sup> خاطرات حسینعلی منتظری، ج 1، ص 11÷2
- <sup>10</sup> صحیفه نور، جلد اول، ص 145، چاپ چهارم، 1385
- <sup>11</sup> صحیفه نور، جلد اول، ص 151، چاپ چهارم، 1385
- <sup>12</sup> کیهان، "خنثی شدن توطئه شاه با فاجعه فیضیه رویارویی امام(ره) و صهیونیسم پهلوی (5)"، 1387/3/26
- <sup>13</sup> خاطرات حسینعلی منتظری، ج 1، ص 223
- <sup>14</sup> مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- <sup>15</sup> یادداشت های امیر اسدالله علم، جلد 1، ص 47، انتشارات مازیار، چاپ هشتم، 1387
- <sup>16</sup> روزنامه اطلاعات 1342/2/28
- <sup>17</sup> یادداشت های امیر اسدالله علم، جلد 1، ص 48، انتشارات مازیار، چاپ هشتم، 1387
- <sup>18</sup> یادداشت های امیر اسدالله علم، جلد 1، ص 48، انتشارات مازیار، چاپ هشتم، 1387
- <sup>19</sup> بیژن جزئی، تاریخ سی ساله سیاسی، ص 144، انتشار سازمان چریک های فدایی خلق ایران - آلمان فدرال
- <sup>20</sup> صحیفه نور، جلد اول، ص 267، چاپ چهارم، 1385
- <sup>21</sup> زیر نویس - خاطرات حسینعلی منتظری، ج 1، صص 247 و 248
- <sup>22</sup> روحانی نهضت امام خمینی، ج 1، ص 1042
- <sup>23</sup> صحیفه نور، جلد اول، صص 267-272، چاپ چهارم، 1385
- <sup>24</sup> مبارزات امام خمینی به روایت اسناد، تدوین حسن شکرزاده، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص 3
- <sup>25</sup> مبارزات امام خمینی به روایت اسناد، تدوین حسن شکرزاده، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص 384
- <sup>26</sup> جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جلد 1، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تدوین محسن صالح، 1385، ص 193
- <sup>27</sup> جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جلد 1، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تدوین محسن صالح، 1385، ص 193
- <sup>28</sup> زندگی نامه محمد تقی مصباح یزدی، صص 20-211
- <sup>29</sup> جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جلد 1، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تدوین محسن صالح، 1385، ص 198
- <sup>30</sup> خاطرات منتظری، فصل چهارم، بخش سخنرانی اینجانب در مدرسه فیضیه، ص 149
- <sup>31</sup> صحیفه نور، جلد 21، ص 331، چاپ چهارم، 1385